

بیت ذخیره خاطر بود \*

### فرد

لب خواهش به گشودیم و از آن خشنودیم  
که مراد دو جهان قابل اظهار نبود

۵۴ - میرزا زاهد علی (سنا)

ولد میرزا سعد الدین لاریست که سالها ضابط مالیات نادر فارس  
بعد از پدر میرزا زاهد علی بهمان خدمت مامور گشته بسخاوت موصوف  
و بلطف طبیعت و شاعری معروف بود اگر چه در گویائی اقتداری نداشت  
لیکن ابیات خوب دارد طبعش شگفته و خیالش را طراوتی \* مدتها خود  
و پدر و سلسله اش با این خاکسار معاشر بودند و در آوان انقلاب  
اوضاع از روسای متغلبه زمان خائف شده ترك ضبط بنادر و ایالت لار  
نمونه بهند افتاد و بعد از سالی چند در دهلی نقد حیات از کف دادا زار است:

### اشعار

در شب هجر تو شرمنده احسانم کرد  
دیده از پس کهر اشک بداهام کرد  
سرگذشت شب هجران تو گفتم با شمع  
آنقدر سوخت که از گفته بشیمانم کرد  
خار خاری بدل از لاله و گل بود مرا  
دل من خون شد و فارغ ز گلستانم کرد  
شبه از گل روی تو به بابل گفتم  
آن تنک حوصله رسوای گلستانم کرد

زلف او بود (سخا) حاصل سرمایه عمر  
شاه آخر ز کفم برد و پریشانم کرد  
وله

گردش چشم تو می در قدح هوش کند  
یاد اندام تو جان در تن آغوش کند

### ۵۵ - میرزا نصیر خراسانی نصرت

از بلده ترشیز و در حکمیات ماهر بود فقیر در اصفهان دیده ام  
اطوار غریبه داشت باز در ترشیز رفته در سن کهوات رحلت نمود اشعار  
خوب دارد از آنجمله این چند بیت است .

#### اشعار

خرابات است هر هشیار دارد طبع مست اینجا

درستی چشم داود مومیائی از شکست اینجا  
وله

دندان طمع کننده از آن رو شده ما را

دیده است ترش زردی ارباب سخا را  
وله

شدیم از خود تهی همچون غلاف تیغ از حیرت

که آید روزی از شمشیر او آبی بجو ما را

### ۵۶ - شاکر اظهرازی

ساکن اصفهان و بتحصیل علوم مشغول و در شعر قدم راسخ داشت  
اکثر اوقات معاشر و ایس این خاکسار بود مدنی است که بهام بقا  
تجال نمود این چند بیت از اشعار او است .

## اشعار

رفیقان موافق را فروشی نیست دور از هم  
 برنگ رشته های شمع می گیرند نور از هم  
 هر آن کو حسرت و ژکان گیرائی بدل دارد  
 نریزد پیکرش را بعد مردن خاک گور از هم  
 برنگ برگ های غنچه از باد فنا شاگرد  
 رفیقان را جدائی می شود آخر ضرور از هم  
 وگه

دوش از هجوم شوق سرم مست شور بود  
 یادت بدل چو داده بجام بلور بود  
 انداختی بدور چو تیر از برت مرا  
 پیوسته چون کمان همه کار تو زود بود  
 هر زخم کرد تشنه لب زخم دیگرم  
 گویا که آب خنجر ناز تو شور بود  
 در پیش چشم من بدل مدعی نشست  
 این شیوه از خدنگ تو بسیار دور بود  
 شکر ندله کوش که از صبح وصل یار  
 محروم ماند آنکه بشبها صبور بود

## ۵۷ - نورس دماوندی

محمد حسین هم داشت خط نستعلیق نیکو مینوشت خاصه هر که  
 قلمش اندکی خفی بود بشاعری مشهور و عمری بآن پیشه فرور و از  
 امثال خود کمی نداشت لیکن بلاغت و حالات سخن نصیبی است شگرف

که هر کس را میسر نیاید و هر مرعکی اجبیر بخرد در حضور ورس  
مذکور میر نجات میگفت که خوشنویسان این را شاعر میدانند و شعر این  
را خوشنویس در اصفهان مقام نموده بشاعری و خوشنویسی رندگانی  
سری ساخت \*

## اشعار

پنهان مردم از خاق سوز و گدار خود را  
هر چه نمیتوان کرد افشای راز خود را  
گذشت روزگاری در خواب تیره بخی  
کردیم صرف فلفل عمر دراز خود را  
از پیح و تاب چون بست نفس کشیس کار  
بردم سکه به دل روی نیار خود را  
در گلشنی که باشد شمار هر سیمی  
پنهان می توان کرد چون عنجه راز خود را  
نورس درین غریبی از نیرد روزی بخت  
یک شب دید در خواب مسکین نوار خود را  
وله

که درد خدا از چشم بد خالت صفهان را  
که هر سو جاوه گر بینم سپاه کج کلاهان را  
دی سی سناسی سرحی از روی افکندی  
چو س چیست فردای قباعت داد خواهان را

## ۵۸ - زایرای شوشری

به اصفهان آمده بود و بمنزل این داعی با دوستانه یکدل آمد و بز  
 بوطن رفته رحلت نمود بسیار آزموده و شگفته و سبکروح بود بسخن نس  
 و التیامی داشت و اشعارش یکدست هموار بود یک بیت از او بدست \*

بیت

نیست عیب هیچ معشوقی به عشق آشکار

زال دنیا پیش چشم اهل ذنب پیر نیست

## ۵۹ - میرزا محمد تقی قهرمانی همدانی

تحصیل بعض مراتب عامه نموده در حساب و نجوم و سباق مهارت  
 داشت و از هوشمندان و اتقیای زمانه بود کتابی در جمع فواید عامه  
 و نکات شریفه ترتیب داده که استقامت سلیقه و ادراکش از آن هویدا  
 است در معاشرت این خاکسار اشعار خوب اشیا نموده بود بیست سال  
 شده باشد که بمالک قاپدوست این بات از او بخطر است \*

هر دلیلی بی صبرت را نگردد خضر راه

کورکی روشن شود گر صد عاصا آرد بدست

## ۶۰ - میرزا هاشم ارتیمانی

نواده میرزا ابراهیم (ادهم) واقفان سر و احوال ادرار را اطلاع  
 بر سادات سلسله مرحوم مبر رضی ارتیمانی حاصل بود مجددا هر  
 هاشم مذکور از اصحاب قنوت و شجاعت و سخاوت و ضعیف سخن  
 بیستی فطری داشت اگر فرست ممارست عبادت بدرجه عالی ارتقا می  
 نمود و خلاصتی تمام بار اقام این کلام داشت هنگامیکه در اصفهان اسس  
 شد حسکه ناظمین را رسم اسب خواستار تنخاصی داشت و میر آن سال